

صورت‌بندی‌های دروغین؛ جمهوری اسلامی، اسرائیل و انحراف جنگ طبقاتی

محمد رضا کریمی

هنگامی که آتش برافروخته باشد، پندار خاموش بودنش خطایی‌ست بزرگ. آتش جنگ طبقاتی مدت‌هاست که برافروخته است. ستیزه‌های ناگزیرِ میان لایه‌های ناهم‌تراز درون طبقه‌ی سرمایه‌داری همواره پیرامون چنین جنگی پیدا و پنهان می‌شوند. ناآگاهی از این روند، افراد را در مواجهه با گوناگونی‌های چنان ستیزه‌هایی، آشفته می‌سازد. آشفته‌گی‌ای که منجر به پدیداری گمانه‌هایی در قالب نظریه‌هایی گردیده که هر چهره‌ی ناآشنای ستیزه را در قالب «وضعیت استثنایی» صورت‌بندی می‌کنند.

سرمایه‌داری کلیتی است که با رسمیت‌بخشی به ابتذال، خود را حفظ می‌کند. هر چند ستیزه‌های مداوم درون آن، امکان پاره کردن دیواره‌هایش را در اختیار کنش‌گران می‌گذارد؛ اما از آن‌رو که سازوکارهای سرکوب‌گرانه‌ی بسیاری دارد همواره خود را حفظ می‌کند. در واقع در حرکت‌های هم‌زمان، هم با اتکا به دستگاه ایدئولوژیک دولتی و رسانه‌ای به عادی‌سازی وضعیت بحرانی می‌پردازد و هم پیشینه‌ی منتقدین خود را به واکسن‌هایی بدل ساخته که در دقایق بحرانی، به سرکوب چند کنش‌گری که با خط مشخص در برابرش ایستاده‌اند، دست می‌زنند؛ تا آن‌جا که حتی آرای رادیکال نیز در لفافه‌های سیاست رفاهی، هویت‌محور یا اصلاح‌طلبی لیبرال مضمحل می‌شوند. بنابراین هر اختلال جزئی و کلی سرمایه‌داری، در سامانه‌ی هم‌پسته‌ای متشکل از سرکوب کنش و تحمیل گزاره‌های بی‌بنیاد، مضمحل شده و پس از گذشت زمان، با عناوین مختلف توجیه می‌شود.

هدف ستیزه‌های دهشت‌آور میان لایه‌های سرمایه‌داری، هیچ‌گاه نگهبانی از مردمی که در شکست و فرسودگی ناشی از زنجیرهای ستم به سر می‌برند، نبوده؛ بلکه همواره جهت تحمیل هژمونی خود به هرگونه دیگری پدید آمده است. کژسازواری سرمایه‌داری، بی‌ثباتی‌های برآمده از تناقضاتش را نه با برکشاندن (رفع کردن امور ناضروری و حفظ امور ضروری)، بلکه با جا به جا

کردنشان با بی‌ثباتی‌های دیگری که منجر به فراموش سپاریِ خودِ تناقضات گردد، به کناری می‌اندازد. از این گذر، لایه‌های گوناگون سرمایه‌داری در برابر هم ایستاده و هنگامی که نتوانند پیرامون مصادره‌ی ارزش و گردش سرمایه که در تصاحب نیروی کار، اعمال محدودیت یا مقابله با محدودیت‌های بر زنجیره‌ی تامین کالا و... به توافق برسند، در جای‌گاه دیگری هم می‌ایستند. در این کشاکش است که لایه‌های هم‌سرشت، با حرکت به سوی تحمیل هژمونی ویژه‌ی خود، ستیزه را رسمیت می‌بخشند. دولت‌ها به منزله‌ی لویاتان‌های برآمده از خواست لایه‌های اکنون هژمون سرمایه‌داری، در برابر هم می‌ایستند تا با بسیج لایه‌های زیرین کارگری، به زورآزمایی پردازند. شکست یکی از طرفین در این ستیزه‌ها، در بالاترین حالت از دست دادن یا کاهش هژمونی را به دنبال خواهد داشت و در هر صورت موجب از دست دادن جان کارگران و تثبیت سرکوب خواهد شد.

تباهی پیش آمده از ستیزه‌ها، نقیضه‌های کلیت سرمایه‌داری را آشکار می‌سازد. از راه این آشکار شدن است که می‌توان کنش را به سپهر اجتماع تسری داد. کنش‌گرانی که با شکل دادن به پیوندی بدن‌مند با کارگران از بندهای ذهنی موجود فراروی کرده و شبکه‌هایی هم‌بسته از هم‌کنشی را بنا نهاده باشند، می‌توانند با برداشتن نخستین گام به سوی دگرش مناسبات، هُرم پلید ستیزه را به

دَمِ مطلوبِ انقلابِ گره زنند. سببِ هراسِ صاحبانِ سرمایه، صرفِ خواستِ دگرگونی یا خشونتِ طغیان نبوده، بلکه امکانِ تداومِ سازمان‌یافته‌ی آن است. دَمِ انقلاب، بدون گسترش یافتن خواهد پژمرد. بنابراین، اگر چه هم اکنون وجه مغلوبِ آتش جنگ طبقاتی، طبقه‌ی کارگر است؛ اما همچنان امکان پایان دادن به آن وجود دارد. پایانی که در آن، انسان تحقق یافته، چونان کارگزاری کالایی شده رخ نخواهد نمود و آفریننده‌ی تاریخ خویشتن خواهد بود.

در میان ستیزه‌هایی که آتش جنگ طبقاتی را در غبار ایدئولوژی می‌پوشانند، تقابل جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل جایگاهی ویژه یافته است؛ تقابلی که در بازنمایی رسمی، چون نزاعی میان «حق» و «باطل» عرضه می‌شود، حال آن‌که در سطح مادیِ مناسبات اجتماعی، نتیجه‌ای جز تشدید ستم طبقاتی، تحکیم سازوکارهای امنیتی و منحرف ساختن مبارزه‌ی واقعی از مسیر خود نداشته است. این ستیزه، نه بر سر رهایی مردم فلسطین و یا به اصطلاح محور عدالت تاریخی، بلکه در جدال میان دو سطح از بازتولید سلطه جریان دارد. دولت اسرائیل با تجمیع بیشینه‌ی نمادهای سرمایه‌داری نظیر اشغال نظامی، تکیه بر فناوری‌های نظارتی و نسل‌کشی، که بارها و بارها در نافیلم‌های هالیوودی بازنمایی شده‌اند، نماد هژمونی سرمایه‌ی جهانی شده و به همراه آمریکا در یک سو ایستاده؛ در سویی دیگر، دستگاه جمهوری اسلامی برآمده از سرمایه‌داری

ظاهراً ملی که ستیزه‌گری با اسرائیل را بدل به ابزاری برای سرکوب داخلی، توجیه ریاضت اقتصادی، سربازگیری از فرودستان و تحمیل هژمونی خود به توده‌های بی‌نوا ساخته است.

در این دوگانگی، فلسطینی بی‌نوا، انسان‌زدایی شده، کارگر ایرانی به حاشیه رانده شده و حتی همان تعداد فرودست ساکن دژی به نام اسرائیل، رهایی نیافته و بار اصلی این ستیزه‌های پوچ را بر دوش خواهند کشید. هر حمله‌ی هوایی، هر تحریم جدید، هر مانور ایدئولوژیک، بهانه‌ای است برای تعویق مزدها، تعطیلی صنایع، و نظامی‌سازی بیشتر فضای زیست مردم فرودست. جنگی که به نام «دفاع از خود» به راه افتاده، اما مفهوم حقیقی آن را مدفون ساخته است. جمهوری اسلامی، سال‌ها در چارچوب چنین منازعاتی موفق شده هر اعتراض کارگری را با برچسب «هم‌کاری با دولت معاند» سرکوب کند و با ارجاع به تهدید خارجی، زندان‌ها را از فعالان صنفی و کارگران معترض انباشته سازد. دولت اسرائیل نیز با روایت‌سازی دایمی از تهدیدهای خارجی و اعراب‌های موشکی، سیاست‌های نژادپرستانه‌ی خود را توجیه کرده و فقر طبقه‌ی کارگر اسرائیل، به‌ویژه در میان یهودیان شرقی، اعراب اسرائیلی و مهاجران را زیر پوست سیاست امنیتی پنهان کرده است. در این وضعیت نمی‌توان هیچ گونه رهایی‌ای را برای هیچ فرودستی متصور شد.

ستیزه‌ها با بدل شدن به اصول سیاسی و نظامی، موجب به حاشیه راندن رنج بی‌صدا و تصویرِ فرودستان شده است. کسانی که در آتش‌بس‌ها پناهی ندارند، از ناصالح‌های گذرا منتفع نمی‌شوند و در تصمیمات پیرامون جنگ حقی به آنان اختصاص داده نمی‌شود. پس وظیفه‌ی کنش‌گران این است که ستیزه‌ها را نه چونان نبردی آرمانی، بلکه مانند ابزارهای انحراف جنگ طبقاتی برملا کرده، نشان دهند که چگونه شعار «مرگ بر اسرائیل» در دهان حکومتی می‌چرخد که هم‌زمان، حقوق کارگران را سرکوب می‌کند، سندیکاها را غیرقانونی می‌داند و در لابلای تحریم‌ها، خصوصی‌سازی‌های خشن و بی‌قاعده را به پیش می‌راند و یا «حق دفاع از خود» از تریبون‌های دولتی برخاسته که بعد از جنگ جهانی دوم، رکورددار بیشترین تهاجم به همسایگان خود بوده است. تنها با چرخاندن مرکز ثقل تحلیل به جنگ طبقاتی، می‌توان فهمید که آتش واقعی نه در جاه‌طلبی‌های اتمی و موشکی، که در شکاف‌های درونیِ نظم سرمایه‌دارانه زبانه می‌کشد و تنها با برساختن شبکه‌ای از هم‌بستگی بین‌المللی میان کنش‌گران و کارگران جهان است که می‌توان سلاح دشمن را کندتر ساخت.

اسرائیل، در هیأت ابزار امپریالیسم امروزی، نه تنها با جمهوری اسلامی، بلکه با هر امکانی برای گسست از هژمونی سرمایه‌دارانه در خاورمیانه می‌جنگد. این حمله را نمی‌توان به عنوان رفع تهدید در نظر گرفت؛ چرا که بخش‌هایی از

سرمایه‌داری ایران با وقوف به شکست خود و به تمنای پیوند یافتن هرچه بیشتر با سرمایه‌داری جهانی، مدت‌هاست که نه با اسرائیل، بلکه با آمریکا هم‌کاری‌هایی داشته‌اند. نفوذهای اطلاعاتی در سطوح بالای دولتی نه از منظر توان موساد در زمینه‌ی نفوذ، بلکه از دید تمنای هم‌کاری با آمریکای بخش‌هایی از سرمایه‌داری ایران قابل توجیه است. دولت‌های ترامپ و نتانیاهو برخلاف داستان‌سازی‌هایشان، به شدت به چنین ستیزه‌ای با نتیجه‌ی پیشاپیش مشخصی نیاز دارند. درون مرزهای تحت کنترل هر دو دولت چالش‌های اجتماعی بسیاری پیش آمده که در چارچوب‌های کنونی هیچ راهی برای رفعشان وجود ندارد؛ بنابراین مخاطره باید در بیرون از مرزها تصویر شود تا با پرتاب خشونت به بیرون، به شکلی فرافکنانه اقتدار دولت نمایش داده شود.

جمهوری اسلامی حتی پیش از دستور اجرای حملات اسرائیل نیز شکست خورده بود. سرمایه‌داری موسوم به ملی که با کنار زدن مزاحمی چون شاه، سامانه‌ی ویژه‌ی خود را تحت عنوان «جمهوری اسلامی» بر سر کار آورده بود، در پی چالش‌های مختلف با سرمایه‌داری جهانی‌ای که همواره برای تامین مواد اولیه، گردش سرمایه و... به آن نیاز داشت، شکست خورده بود. جدال میان لایه‌های مختلف سرمایه‌داری ایران بر سر پذیرا گشتن شکست که جناح موسوم به اصلاحات نمایندگان سیاسی آن بودند و یا احاله‌ی آن به وضعیتی دیگر که

جناح مصطلح به اصول‌گرا آن را دنبال می‌کردند، صبر سرمایه‌داری جهانی را لبریز کرده، موجب شد تا دستش را از آستین دژ نظامی فراقانونی‌اش (اسرائیل) بیرون آورده، گلوی دولت جمهوری اسلامی را بفشارد.

در کل، وضعیت جمهوری اسلامی بدتر از سال ۶۷ نیست. همان‌گونه که آن زمان توانست با کشتار کنش‌گران بسیاری که به درست یا اشتباه با ایستادگی بر راهی که گزیده بودند، گلیم خود را از آب بیرون بکشد، این بار نیز به دلیل فقدان بدیل مشخص، خواهد توانست با سر به آستان مقدس ارباب (آمریکا) گذاشتن، به مصالحه‌ای دست یافته و پس از آن، با مظلوم‌نمایی و نمایش تقابل‌های ایدئولوژیک دیگری، هر آن‌چه پیش‌تر بوده را به شکلی دیگر بازتولید کند.

این برخورد، تا کنون بسیاری از توهّمات را کنار زده و برای ساده‌اندیشان نیز مسجل ساخته که نه برای مردم، بلکه برعلیه مردم پدید آمده است. آمریکا پس از نخستین انفجار پیروزی خود را جشن گرفته و پنداره‌های افول هژمونی‌اش را زدوده است. جمهوری اسلامی معدود جریانات مترقی را از ره‌گذر «نعمت بودن جنگ» منکوب، استحاله یا سرکوب خواهد کرد. تکلیف اسرائیل نیز به عنوان نماد سیطره‌ی سرمایه‌داری مشخص است. این شیر بی دم و یال و کوپال که چین، آمریکا و اروپا هر کدام دمی، یالی یا کوپالی بر تصویرش

افزوده‌اند، میخ سیطره‌ی خود را بر مغزهای گندیده‌ی خارا در برابر اندیشه فرو خواهد کرد و عربده‌های حامیان‌ش بالا خواهد رفت. عربده‌هایی که از ته زباله دان تاریخ برخاسته و مردم آگاه مشمئز از آنان، پس از فروکش کردن ستیزه‌ی کنونی در زباله دان را خواهند بست تا بیش از این از چنان انکرال‌صواتی آزرده نشوند.

این ستیزه دردآور است. چنان که دیوی دست در پوست و گوشت کرده، ستون فقرات را چنگ زده و بکشد. مواجهه‌ی تمام و کمال با چنین درد جان‌کاهی، به دلیل عدم وجود بدیل کارآمد، تقریباً امکان‌پذیر نیست و آثار مخرب آن تا مدت‌ها بر جای خواهد ماند؛ اما به نوبه‌ی خود، برای آنانی که هیچ‌گاه کنش را با دست و پا زدن‌های بیهوده یا واکنشی خلط نکرده‌اند، نقطه‌ی عطفی خواهد بود تا از مجرای آن به بازاندیشیِ خویشتن، کلیت موجود و کنش کارآپردازند.

روزنامه

منتشر شده در صفحه ۱ از شماره ۲/۶ **روزنامه**
پنج‌شنبه ۲۹ خرداد ۱۴۰۴، ۱۹ ژوئن ۲۰۲۵

سایت:

www.Ruzname.org

ایمیل:

RUZNAME2@gmail.com

اینستاگرام:

https://www.instagram.com/ruzname_2

تلگرام:

https://t.me/RUZNAME_2

یوتیوب:

<http://www.youtube.com/@Ruzname-2>

کلاب‌هاوس:

<https://www.clubhouse.com/house/روزنامه>